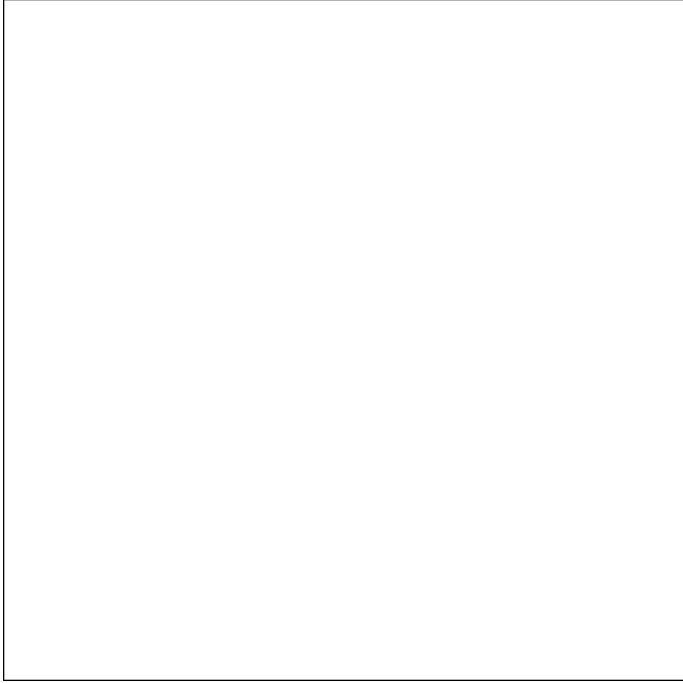


انيسوا ستاره ي فونيل

Andiswa Soccer Star



Eden Daniels ✎

Eden Daniels ✉

Marzieh Mohammadian Haghighi! 📄

۱۱ 2

فارسی / English / en 🌐



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

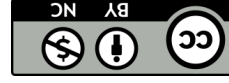
انيسوا ستاره ي فونيل / Andiswa

**Soccer Star**

Eden Daniels ✎

Eden Daniels ✉

Marzieh Mohammadian Haghighi (fa) 📄



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution-NonCommercial 3.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0/)

[License.](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0/)

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0/>





آندیسوا چند پسر را در حلالِ فوتبال بازی تماشا کرد. او  
آرزو داشت که بتواند آنها را همراهی کند. او از مربی  
پرسید که آیا می‌تواند با آنها تمرین کند.

...

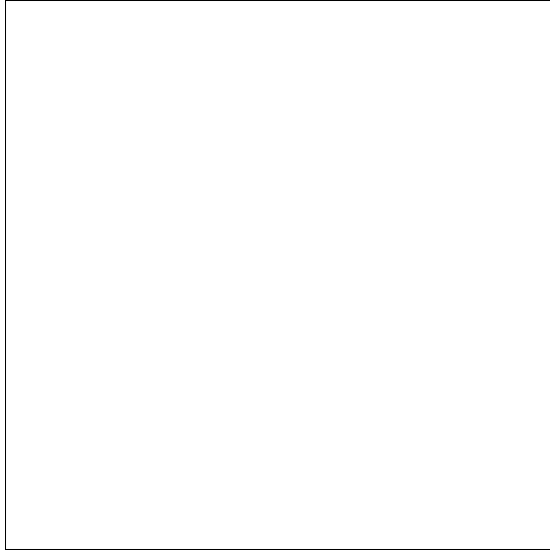
Andiswa watched the boys play soccer.  
She wished that she could join them.  
She asked the coach if she can practise  
with them.

The coach put his hands on his hips. "At this school, only boys are allowed to play soccer," he said.

...

مربی دستايش را روی كمرش گذاشت و گفت: "در اين مدرسه، فقط پسران اجازه ي فوتبال بازی دارند."

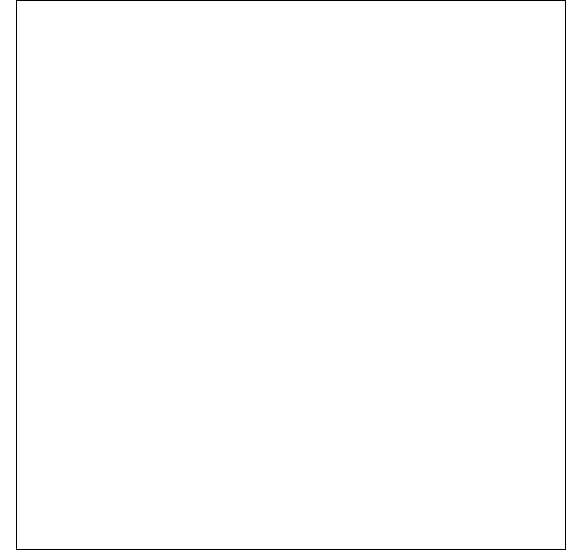




پسرها به او گفتند برو بسکتبال بازی کن. آنها گفتند  
بسکتبال برای دخترهاست و فوتبال برای پسرها.  
اندیسوا آندوهگین شد.

...

The boys told her to go play netball.  
They said that netball is for girls and  
soccer is for boys. Andiswa was upset.



تلاشچیان بسیار هیجان زده شدند. آزان زمان به بعد،  
دخترها هم اجازه ی فوتبال بازی در مدرسه را پیدا  
کردند.

...

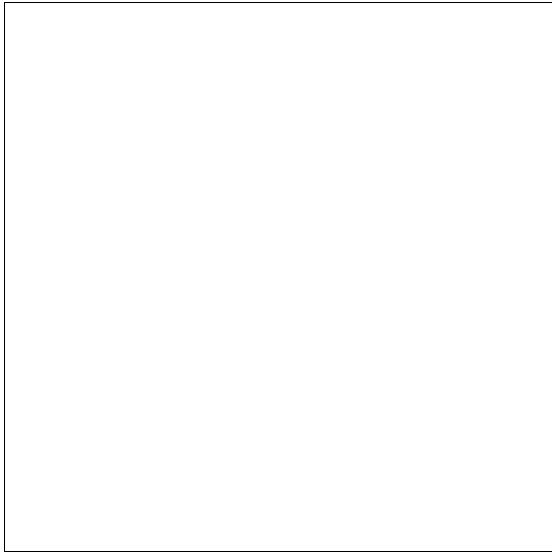
The crowd went wild with joy. Since that  
day, girls were also allowed to play  
soccer at the school.

During the second half of the match one of the boys passed the ball to Andiswa. She moved very fast towards the goal post. She kicked the ball hard and scored a goal.

...

کلی زد.

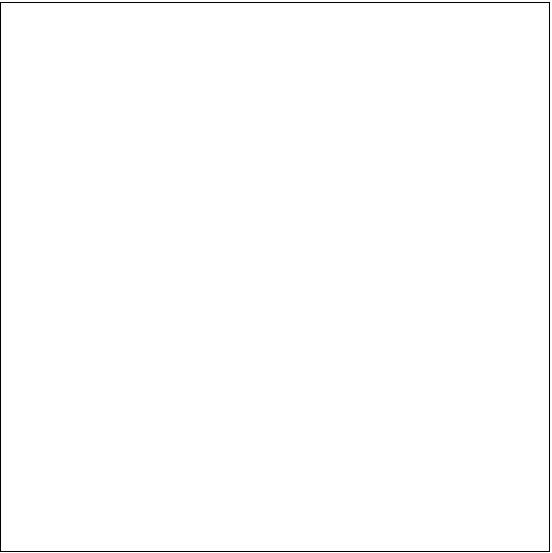
در جریان بازی یکی از بچه‌ها توپ را به آندیسوا پاس داد. آندیسوا با سرعت خیلی زیاد به سمت دروازه حرکت کرد. او محکم به توپ ضربه زد و

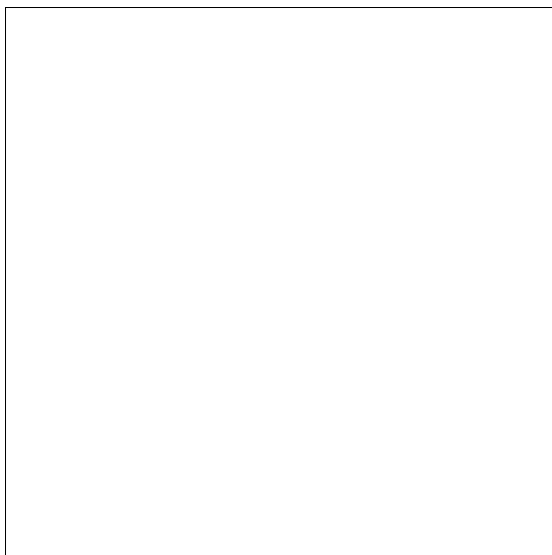


The next day, the school had a big soccer match. The coach was worried because his best player was sick and could not play.

...

روزی بعد، آن مدرسه یک مسابقه فوتبال بزرگ داشت. مربی نگران بود چون بهترین بازیکنش مریض بود و نمی‌توانست بازی کند.

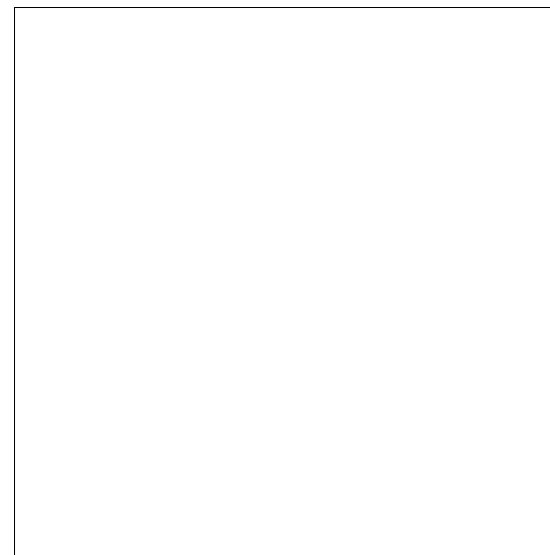




آندیسوا به سمتِ مربیِ دوید و اِلْتِماسِ کرد که به او  
إِجازة ی بازی بَدَهْد. مربیِ مُطمئن نبود که چه کاری  
انجام بَدَهْد. سِپَس تصمیمِ گِرِفت که آندیسوا می تُوَاند  
تیم را هَمراهی کُند.

...

Andiswa ran to the coach and begged  
him to let her to play. The coach was  
not sure what to do. Then he decided  
that Andiswa could join the team.



بازی سَخْتی بود. هیچکس تا نیمه ی بازی گُل نَزده بود.

...

The game was tough. Nobody had  
scored a goal by half time.